

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه قصص (جله، ششم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۱۳۲۰/۰۹/۹۶

صلواتی ختم بفرمایید.

برای سلامتی خودتان، خانواده‌تان و همه مسلمانان عالم صلواتی ختم کنید.

قصد زیارت همه اهل بیت (علیهم السلام) را می‌کنیم با خواندن سوره مبارکه قصص به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

قصد زیارت خانه خدا و بیتوته در مسجد الحرام را می‌کنیم با خواندن سوره مبارکه قصص و به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

قصد اقامت در بهشت را می‌کنیم به قصد قرب الهی به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

آدم‌ها وقتی قرآن می‌خوانند، اگر قرآن خواندن خود را باور کنند، در قطعه‌ای از بهشت هستند و قوانین بهشت بر آنها جاری است و این است که انسان می‌تواند دنیا را به بهشت تبدیل کند توفیقی است که به وسیله کلام خودش اتفاق افتاده است.

برای این است که حس بهشتی بودن و رضایت و اطمینان در قلب ما جاری شود و لذت قرب الهی برایمان حاصل شود صلوات دیگری ختم بفرمایید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مَوْسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴)

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵)

وَنُؤْمِنُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۶)

نکات متعددی راجع به سوره قصص مطرح کردیم؛ یکی از نکات ارتباط با غیب بود که انسان را می‌تواند به سمت ایمان سوق دهد و بحث‌های مهمی راجع به میقات؛ یعنی محل ملاقات خدا، مطرح شد و نشان داده شد که در سوره محل‌های ملاقات خدا متعدد است، می‌شود انسان با خدا در جاهای مختلف ملاقات داشته باشد که به آن «میقات» گفته می‌شود و توضیح آن را دادیم.

گفتیم کار کتاب؛ یعنی همین کتابی که پیش روی ما هست، این است که ملاقات با خدا را برای همه امکان پذیر می‌کند، چون برای هر انسانی در ملاقات مواجهه صورت می‌گیرد و در مواجهه القایی در او اتفاق می‌افتد و پیامی رد و بدل می‌شود و کار کتاب این است که میقات یعنی محل ملاقات با خدا را برای همه امکان پذیر کند.

کتاب‌های وحی با کتاب‌های دیگر در این امر تفاوت ماهوی دارند و قرآن اصلاً مثل کتاب‌های دیگر نیست! کتاب قرآن محل ملاقات خداوند است.

کتاب صُحُفْ گفته می‌شود، آیا تفاوت دارند؟ صُحُفْ می‌شود یک وجهی از کتاب.

به نظرم این نکته خیلی مهم است که هرگاه دل انسان برای خدا تنگ شد، می‌تواند به کتاب خدا مراجعه کند و به ملاقات خداوند برود.

رسیدیم به این آیه، که این آیه به نظرم خیلی آیه کلیدی بود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۱ به وسیله کتاب و آیات کتاب باید بصیرت و بینایی در انسان ایجاد شود و باید راه برای انسان باز شود و نکته مهم دیگر این است که انسان به رحمت الهی متصل شود. اگر انسان این کارها را کند، حضور خداوند را احساس می‌کند که به آن می‌گویند «تذکر»، تذکر یعنی انسان می‌پذیرد که خدایی هست، می‌پذیرد که باید یاد خدا باشد، می‌پذیرد که باید متصل به حق باشد.

این آیات گفته شد تا رسیدیم به آیه ۴۶: «وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحِمَهُ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۲ خصوصیت دیگر کتاب این است که حتما سبب انذار انسان شود، یعنی انسان هوشیار شود. انذار به معنای ترس و ایجاد ترس نیست، بلکه به معنای هوشیار شدن است، وقتی فردی را راجع به کاری هوشیار می‌کنید، می‌گویند او را انذار کردی، نه این است که او را ترسانند! کار کتاب این است که انسان را نسبت به مسیرها و کارها و صفاتی که دارد هوشیار می‌کند. اگر قرآن نتواند این تشخیص را در ما ایجاد کند یا نتواند ما را هوشیار کند به وظیفه انذار خود عمل نکرده است، البته یعنی ما قرآن را طوری نخوانده‌ایم که او برای ما مندر شود. پس یکی از خصوصیات قرآن بحث «انذار» است.

سوال: انذار پیش شرط دارد؟

- بله طبق سوره یس «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ»^۳ یعنی فرد حتما باید تبعیت کند و اهل پذیرش باشد که در اینصورت ذکر به او نازل می‌شود. در سوره یس می‌گوید: «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ» ولی اینجا در سوره قصص می‌گوید: «مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» معلوم است ذکر مراتب دارد و منظور از این مرتبه، مرتبه بالاتر است که اهمیت آن خیلی زیاد است.

^۱ سوره قصص، آیه ۴۳

^۲ سوره قصص آیه ۴۶

^۳ سوره یس آیه ۱۱

آنچه مانع انذار و بصیرت و هدایت و رحمت و در نهایت مانع ذکر می‌شود، آیه ۵۰ است: «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» کلمه «هوی» در تبعیت هوی نفس، یعنی تبعیت از مبانی یا اصولی که بی‌مبنا هستند، یعنی اگر از چنین کسی پرسند چرا این کار را کردی؟ نتواند برای آن کار، منطق صحیحی بیاورد و البته ممکن است در امور خیلی عادی باشد. به عبارتی «هوی» یعنی بی‌مبنا بودن و بی‌مبنا کاری را انجام دادن و تبعیت از اهوی یعنی فرد بر اساس یک حجّت عقلی و شرعی کار خود را انجام ندهد.

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» انسان به وسیله تبعیت از هوی، گرفتار این می‌شود که نمی‌تواند با کتاب، هدایت، ذکر و انذار و همه این مواردی که از مقوله هوشیاری هستند، ارتباط برقرار کند و از طرفی حتما گرفتار ظلم می‌شود که به دلیل تبعیت از هوی است که انسان به ظلم گرفتار می‌شود.

«وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۴، این آیه دلالت بر این دارد که «قول» که همان قول خدا است که مجموعه احکام و باید و نباید و هست و نیست در آن است به وسیله کتاب به انسان رسیده، «وَصَّلْنَا» یعنی به انسان رسیده است، یعنی ارتباط برقرار شده است. و کسی نمی‌تواند بگوید که ما قرآنی داریم که در آن هدایت نیست، در آن حقایق نیست، تربیت فرزند در آن نیست.

«لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» یعنی هر آنچه که عامل اتصال انسان به خدا است به انسان رسیده است.

سوال: ذکر یعنی چه؟ و چه زمان می‌گوییم یاد خدا؟

- ذکر یعنی یاد خدا و زمانی که فرد به آن توجه داشته باشد. اینجا به عنوان غایت به کار رفته است، گفته شده «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» و به باب تفعل هم رفته است.

سوال: اینکه به پیامبر (صل الله علیه و آله) می‌گوید «انت مُنذِر»، تو یادآور کننده هستی، چه چیزی را می‌خواهد یادآوری کند؟ و ما چه زمانی به یادآوری نیاز داریم؟

^۴سوره قصص آیه ۵۱

- می‌خواهد خدا را یادآوری کند و ما همیشه به آن نیاز داریم! اگر ذکر را معادل «هوشیاری» بگیریم بهتر است تا آن را «یاد» بگوییم. انسان ذاکر، می‌شود انسان هوشیار.

این موضوع در ادامه بحث کامل باز می‌شود، به این دلیل که در ادامه آیات خصوصیت آن افراد گفته می‌شود:

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱)

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳)

فردی به بنده پیشنهاد داده بود که در جلسه خانوادگی مسائل خانواده‌ها را مطرح کنید، مثلاً اختلافاتی که دارند و مشکلات فرزندان‌شان. زمانی شما مسائل و مشکلات را طرح می‌کنید که مسائل بسیار زیادی وجود دارد اما زمانی مسائل را از یک پایگاه بالاتری نگاه می‌کنید. همین مقدار که فرد یاد خدا باشد و اهل غفلت و فراموشی نباشد، می‌فهمد نباید ظلم کند و نباید حق کسی را بخورد و خیلی کارها را نباید انجام دهد. همه این اتفاقات وقتی روی می‌دهد که ذکر تبدیل به غفلت و نسیان می‌شود؛ یعنی انسان خود را در محضر خدا حس نکند. همین که انسان خود را در محضر خدا حس کرد؛ چون خدا نور است، پاکی است، خدا علم است، خدا اهل تقوا است، اهل گذشت و مغفرت است، خدا محسن است، خدا مومن است، خدا همه صفات کمال را دارد؛ همین که انسان نزد چنین وجودی ذی جود، پر فیض، پر خیر و برکت که به آن «تبارک» می‌گوید، حاضر شد، او هم انتقال دهنده آن هوشیاری و آن صفات می‌شود.

لذا زمانی شما به صورت جزئی می‌گویید که این کار را بکن و آن کار را نکن و یک زمان می‌گویید هر کاری می‌خواهی بکنی اما فکر کن در محضر خدا هستی، خدایی که با این ویژگی‌ها است، خدایی که رحمن و رحیم است، خیلی فرق می‌کند! کلمه‌ای که به ذکر مربوط می‌شود، ده‌ها مسئله را به طور طبیعی و خودکار حل می‌کند، بدون اینکه حتی اشاره بکنید اما به آن شکل که می‌خواهید مسائل را حل کنید می‌گویید من چه کار کنم؟ می‌گویند فلان کار، بعد می‌بینید که اشتباهاً کار دیگری کردید، فلان کار را چه کنم؟ آن کار را بکن! بعد می‌بینید مجدداً اشتباه کردید! دیده‌اید وقتی آدم‌ها می‌خواهند تصنعی یا به صورت فرمولی کار کنند، می‌بینند اینجا را اشتباه کردند،

آنجا را اشتباه کردند، اما وقتی می‌خواهند ذاکرانه کار کنند، می‌بینند مقام اتّصالی از بالا به طور فطری به آنها می‌گوید که چه کاری را باید انجام دهند. زمانی این موضوع باورمان نمی‌شد، کم‌کم باورم شد که بعضی از آدم‌ها آنقدر خوبند که باید مصادیق خوبی را انسان برود و آنجا بنویسد که برای مثال اگر با بچه می‌خواهید رفتار کنید اینگونه رفتار کنید، همه رفتارهای این فرد تبدیل به عین کتاب می‌شود! به خاطر سیستم ذکر خود او است، چون آن فرد ذاکر است و با اینکه درس نخوانده در صحنه‌های مختلف نمی‌تواند بد باشد! و جالب این است که رفتارهایی دارد که ممکن است اگر ظاهرش را فرد دیگری انجام دهد، آنقدری که او انجام می‌دهد و اثرگذار است، اثر نداشته باشد! مثلاً کسی بخواهد تقلید کند، نمی‌شود و اثر ندارد! مثلاً یک معلم بخواهد کارهای یک معلم ذاکر را تقلید کند، سر کلاس برود و مثل او سلام کند، بچه‌ها به او زل می‌زنند، اما معلم ذاکر وقتی سر کلاس می‌رود ممکن است خیلی هم با شور و حرارت سلام نکند اما بچه‌ها با شوق به او جواب می‌دهند، چیز دیگری در این عالم جاری و ساری است به نام «ذکر» که به قلب‌ها حاکم می‌شود و گوش‌ها را شنوا و چشم‌ها را بینا می‌کند!

رسانا و نارسانا؛ انسان وقتی ذاکر شود، رسانای صفات خدا می‌شود اما وقتی غافل شد نارسانا می‌شود که در این صورت صفات خدا انتقال پیدا نمی‌کند! و می‌بینید که یک پدر با یک نگاه هزار اثر تربیتی ایجاد می‌کند و پدر دیگری با هزار آیه و روایت خواندن اثرات القایی ایجاد نمی‌کند و می‌بینید که آنچه انتقال پیدا می‌کند ذکر است و الفاظ انتقال پیدا نمی‌کند! شبیه به قرآن‌های سر نیزه معاویه می‌شود! آنکه ذکر نیست، آن بی‌ادبی معاویه است که عَلم شد! لذا امثال ما ممکن است ظواهر آیات قرآن را مطرح کنیم اما وقتی آن القای ذاکرانه می‌آید روح پیدا می‌کند، ذکر شبیه «روح» است.

سوال: لازم است که ذاکر تمرکز به یک صفت خدا داشته باشد؟ یا همین که انسان اتّصال داشته باشد، کافی است؟

- به صورت تفصیلی همین کار را می‌شود انجام داد، و نوعاً بنا به صحنه‌های مختلف به طور طبیعی، ذکر به صورت تخصصی نازل می‌شود. مگر این است که فرد به اسم اعظم برسد، اسم اعظم یعنی جمع همه اسماء ولی نوعاً ما ذکر را مثلاً به صورت سمیع بودن، بصیر بودن، علیم بودن، دریافت می‌کنیم؛ مثلاً اگر جایی محلّ بینایی باشد بصیر بودن، جایی محلّ شنوایی باشد سمیع بودن را دریافت می‌کنیم. انسان‌هایی که در مقامات قرار می‌گیرند اسماء را به صورت جامع دریافت می‌کنند، حتّی اگر اسم بصیر را هم دریافت کنند، در واقع «الله بصیر» است، منظور جامع بودن اسماء است؛ اما برای ما همین مقدار که تخصّصی هست آموزنده‌تر و سازنده‌تر است تا ان‌شاءالله به آن مقام برسیم.

سوال: منظور از «ذکر»، ذکر لسانی است یا قلبی؟

- منظور ما همه این موارد هست اما بیشتر قلبی است، مراد هوشیاری است. مثلاً فردی می‌گوید من این حرف را زدم اما حواسم نبود! به این ناهوشیاری می‌گویند! حواس جمع بودن نسبت به خدا مهم است، انسان جایی می‌رود و حواس او پرت می‌شود؛ یعنی غفلت اما اگر حواس کسی جمع خدا باشد یعنی چه؟ این یعنی ذکر.

در روز حواسم مثلاً ده دقیقه به خدا جمع است، این خیلی خوب است اما باید کم کم بیست و چهار ساعت شود، یعنی باید ارتقاء پیدا کند.

سوال: شرایط خاصی می‌خواهد؟

- انسان باید طبق آن شرایط خودش را ورز بدهد.

سوال: پس ذاکر هم خیلی مهم است؟

- بله؛ در واقع انسان با یک مرحله‌ای شروع می‌کند و بعد در حوادث مختلف تصاعدی می‌شود.

سوال: در این آیه‌ای که بیان فرمودید اشاره به همین موضوع دارد، یعنی ذکر را به موسی (علیه السلام) یا پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل می‌کند؛ یعنی یک چیز تخصصی را به یک متخصص انتقال می‌دهد تا به شکلی کاربردهای خاص خودش را می‌یابد.

- پیامبر (صلی الله علیه و آله) ذکر را تبدیل به کاربردهای مختلف می‌کند و بعد در صحنه‌های مختلف القاء می‌کند، بعد انسان‌ها به واسطه آن دریافته‌ها در موقعیت‌های مختلف استفاده می‌کنند و کم کم به صورت پازل به هم متصل می‌شوند تا انسان دائم الذکر می‌شود.

خیلی مهم است که انسان محاسبه داشته باشد و مثلاً بگوید من نسبت به سال پیش این میزان هوشیارتر هستم، قبلاً دو ساعت در هفته بوده اما الان پنج ساعت است و ان‌شاءالله سال بعد آن را هفت ساعت خواهم کرد.

این ذکر که ما به معنای هوشیاری می‌گوییم یعنی تو در هر حالتی فکر کن که با خدا ارتباط برقرار می‌کنی، تو می‌گویی، خدا می‌شنود و خدا می‌گوید و تو می‌شنوی؛ یک راز و نیاز دائمی بین شما برقرار است. اول در نمازهایمان اتفاق می‌افتد و در نماز هر کسی این اتفاق بیافتد، در تمام روز این اتفاق برای او می‌افتد، یعنی اگر همه نماز کسی ذاکرانه باشد یعنی همه روز این فرد ذاکرانه می‌شود.

اصلاً نماز مثل شاخص است که اگر من در نماز یک دقیقه حواسم باشد، نشان می‌دهد که احتمالاً به همان نسبت در روز نیز ذاکر هستم و به همین دلیل در روایت آمده است که: «إِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ مَا مَسَوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا مَسَوَاهَا»^۵ چون نماز شاخص می‌شود ما می‌توانیم بر روی نماز حساب کنیم. مثلاً من در نماز صبح چند درصد هوشیار بوده‌ام؟ خدا در نماز بود؟ خدا با اسماء بود؟ خدا با تجلیات بود؟ چون خدا بود فهمیدم کجاها مشکل دارم، بلافاصله بعد از این است که نماز خواندم می‌گویم ای کاش این کار را نمی‌کردم، ای کاش فلان حرف را نمی‌زدم، این خصوصیت ذکر است؛ چون نور است، وقتی نور می‌آید فرد می‌فهمد که بهتر بود کار به شکل دیگری می‌شد. ذکر خیلی عجیب است یعنی اگر بگویند که بالاترین عطیه‌ای که خداوند به بنده‌ای عطاء کرده که بالاتر از آن وجود ندارد، باید گفت «ذکر» است. چون آدم با ذکر حامل همه اسرار الهی می‌شود، بدون این که خودش بخواهد توجه کند. در روایت آمده اگر به مؤمن بگویند فلان اتفاق می‌افتد می‌گوید «ان شاء الله خیر است»، و همین که می‌گوید ان شاء الله خیر است، خیر می‌شود؛ چون مثل این است که دارد از جانب خدا ان شاء الله می‌کند.

سوال: بالاترین نعمت ما ذکر است، فرشته‌ها نیز ذکر می‌گویند، پس فرق این دو در چیست؟

- ذکر فرشته‌ها حمد و تسبیح است، یعنی نوع ذکر آنها تسبیح و حمد است.

تفاوت اول این است که تنوع ذکر که تنوع ذکر است بسیار زیاد است اما ذکر فرشتگان بنا به سمت عالم امری آنها تعیین دارد. انسان تا جایی که نمی‌دانیم، قابلیت تکامل دارد و تفاوت دوم این است که از آن طرف انسان قابلیت بسته شدن هم دارد؛ چون قرآن می‌فرماید: «يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» یعنی می‌تواند از همان ذکرهای فطری خود هم دست بردارد و به غفلت‌های بسیار پیشرفته‌ای برسد. پس یک تفاوت بر تنوع اسماء است

^۵ «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ فَإِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ مَا سَوَاهَا...»، کلینی، کافی، ج ۲

^۶ سوره بقره آیه ۲۵۷

یعنی انسان می‌تواند ذاکر همه اسماء شود «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۷ یعنی طیف ذکری که انسان می‌کند خیلی وسیع است و دوّم این است که انسان می‌تواند خودش را محروم کند و به سمت بی‌نهایت برود. تفاوت سوّم این است که ذکر حالت‌های مختلفی ایجاد می‌کند یعنی شکل پیدا می‌کند مثلاً وحی، الهام، جاری شدن آن به شکل ایمان، ظهور و حضور آن به شکل تقوا؛ ذکر شکل پیدا می‌کند. مثل این است که فرد می‌پرسد شکل تقوا چیست؟ می‌گوییم تقوا یعنی مراقبت، می‌پرسند جنس آن چیست؟ جنسش ذکر است اما ذکر فعّال شده حاضر در صحنه است.

فلسفه انواع ابتلائات و فلسفه انواع امتحانات و فلسفه انواع تضادها در دنیا، این است که انسان خدا را با وجه‌های مختلفی بخواند، یک بار با وجه یا صَبَّار، یا جَبَّار، یا فَعَّال، یا عَلَّام و... بخواند. هر بار با وجهی خدا را بخواند، اینگونه تنوع ایجاد می‌شود. یعنی در هر حالتیکه تقلّب پیدا می‌کند و گوناگون می‌شود، ذکر جلوه‌ای برای او پیدا می‌کند که ذکر جلوه اسمائی می‌شود، لذا وقتی شما بحث ذکر را مطرح می‌کنید بلافاصله بحث اسماء نیز خود را نشان می‌دهد.

وقتی در سوره قصص وارد فضای ذکر می‌شویم، ذکر را در صحنه اجتماع می‌آورد.

اگر کسی بگوید می‌خواهم ذاکر باشم، چه باید بکنم؟ سوره قصص در آیه ۵۴ جواب می‌دهد و می‌فرماید: «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُونِ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»

برای ذاکر شدن در آیه اول می‌فرماید: «صَبَرُوا» یعنی بتوانی صبر کنی، نشکنی و پایداری کنی؛ که این پایداری ممکن است مثلاً در برابر گناه باشد؛ یعنی گناه شما را نبرد و شما بتوانی پایداری کنید و به سمت گناه نروید و جزع و فزع نکنید!

دوم این است که «يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» یعنی اگر مردم به تو بدی کردند، مثل مردم بدی نکنید، جوّگیر نشوید و نگویید مردم بدی می‌کنند و ما باید بدی را با بدی جواب بدهیم. بدی را با خوبی جواب بدهید و بدی‌های مردم شما را بدتر و جری‌تر نکنند، شما را بهتر کند! این خیلی مهم است و جلوه اسمائی به شما می‌دهد! جلوه رحمانی و رحیمی به انسان می‌دهد. کسی به شما ظلم کرده اما شما به او خوبی کنید.

^۷ سوره بقره آیه ۳۱

سوّم می فرماید: «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» یعنی خداوند به تو دارایی‌هایی داده است، هر چه که به تو داده و روزی کرده است را صرفِ پُر کردن چاله‌های جامعه بکن، «يُنْفِقُونَ» یعنی چاله‌ها را پُر کن! آنچه که موجب نفاق است را پُر کن، منافق و نفاق در جامعه شکاف ایجاد می‌کند، تو انفاق کن یعنی شکاف‌های جامعه را پُر کن چون حکومت دینی و اسلامی است، اگر جایی مدیری ضعیفی دارد، تو نباید ضعف او را تشدید کنی، بلکه باید جلوی ضعف او را بگیری! شکست او شکست نظام دینی است. به وسیله هر چه که دست هست و خدا به تو روزی داده است، شکاف‌ها را پُر کن.

ذکر در زندگی شکل پیدا می‌کند، شکل ذکر، صبر شد، دفع بدی با حسنه شد، شکل انفاق شد.

چهارم در آیه بعد می فرماید: «وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ»^۸ سراغ حرف لغو نروید چون یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی که در صحنه‌های زندگی انسان می‌افتد و محلّ ذکر، لغو است. لغو یعنی حرف‌های بیهوده که ذکر را از بین می‌برد، و گوش هر کسی به اندازه شنیدن لغو که انسان اختیار دارد که بشنود، قادر به شنیدن ذکر نخواهد بود، گوش عادی یا گوش قلب دیگر قادر به شنیدن ذکر نخواهد بود. مصادیق لغو یعنی موسیقی غنا، حرف‌های بی‌فایده، بحث‌های سیاسی گمراه کننده، تحلیل‌های آبکی، نکته‌های غیراخلاقی است که در آیه می فرماید: «أَعْرَضُوا عَنْهُ» یعنی باید از آن اعراض کنید.

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» مثل «يَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» است؛ یعنی لغو هیچ‌گاه فرد را به حالت ناایمن نمی‌اندازد، حالت سلام را از فرد نمی‌گیرد. معلوم است که مواجه شدن با لغو ممکن است انسان را از حالت سلام و سلامت دور کند. در ادامه می فرماید: «لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» یعنی حتما باید علم باشد تا انسان در مواجهه با لغو بتواند سلامت خودش و سلامت دیگران را حفظ کند.

«وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ» یعنی اگر فرد لغو را بشنود و اعراض نکند، حتما فرد را ناایمن می‌کند؛ یعنی فرد به خطر می‌افتد، هم خودش به خطر می‌افتد و هم دیگران را به خطر می‌اندازد.

^۸سوره قصص آیه ۵۵

وقتی فرد با لغو مواجهه می‌شود باید اعراض کند. ما در بسیاری از اوقات دچار این موضوع هستیم؛ مثلاً در بسیاری از اوقات اگر نسبت به کسی حس خوبی نداریم و در ضمیر ناهوشیار ما این موضوع نهادینه شده، به خاطر مجالسی بوده که راجع به او حرف‌هایی شنیده‌ایم و ناخودآگاه در ذهن ما القانات منفی صورت گرفته است، مثلاً می‌گوییم نسبت به کسی حس خوبی ندارم. این احساس در حالی است که او مؤمن و اهل نماز است، اگر بررسی کنیم می‌بینیم که قبلاً از او غیبت شنیده‌ایم؛ یعنی لغو انسان را به حالت نایمین می‌کشاند. حتی نسبت به خودش، تا جایی که می‌بینید او از یک سری فضاها و آدم‌ها کناره‌گیری می‌کند.

مثلاً تلوزیون فردی را نشان می‌دهد که آدم خوبی است و حرف‌های خوبی می‌زند اما بلافاصله کانال تلوزیون را عوض می‌کند، چون قبلاً راجع به این آقا حرف‌های ناموجه شنیده است که لغو بوده است. آدم‌ها فکر می‌کنند شنیدن لغو امر مهمی نیست، اما خیلی اوقات موضع‌گیری‌هایی که انسان می‌کند به خاطر اعراض نکردن از لغو است. لغو را شنیده و اعراض نکرده یعنی در ذهن خود سخن لغو را بسته‌بندی نکرده است.

مثلاً فردی در تاکسی نشسته است، کسی حرفی راجع به مسئولین مملکت زده است اما او اعراض نکرده، اعراض کردن به این معنا نیست که حرفی به آن فرد بزند بلکه به این معنا است که نسبت به لغویات محیط حالت اعراض در ما وجود نداشته باشد، این در ما می‌نشیند و ما را نایمین می‌کند.

اعراض را اینگونه توضیح می‌دهد و می‌فرماید: «قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ»^۹، در جای دیگر می‌فرماید: «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»^{۱۰} یعنی آنها همین میزان فهمیده‌اند. اینجا منظور مواجهه امر به معروف و نهی از منکر نیست بلکه می‌خواهیم بگوییم نسبت به لغو بی‌تفاوت نیست، بلکه اعراض می‌کند یعنی کراهت دارد، لغو را مارک می‌کند، شناسایی می‌کند، بلوکه و مسدود می‌کند، مثل کاری که بدن نسبت به موجودات مزاحم می‌کند که بلافاصله آنجا را بلوکه کرده و می‌بندد و مسدود کرده و اعلام خطر می‌کند.

سوال: معیار لغو چیست؟

^۹سوره قصص، آیه ۵۵

^{۱۰}سوره نجم آیه ۳۰

- جواب: معیار حق در درون انسان هست اما خیلی اوقات ما با توجیهاتی این حقایق را دور می‌زنیم، مثال‌هایی راجع به لغو می‌زنم که باید به آن توجه کنیم، مثلا اگر شنیدن حرفی به دلایل مختلف برای ما فایده‌ای نداشته باشد، لغو است، یعنی علم آفرین نباشد و تجربه‌ای ایجاد نکند و سودی نداشته باشد. لذا تا انسان نتواند غایت تعیین کند، لغویات را هم نمی‌تواند تعیین کند. لغویات نوعا در محاورات است (در مباحث علمی چون از ابتدا برای آن غایتی در نظر گرفته می‌شود لغو بودن آن هم منتفی می‌شود)، مثلا ما خیلی اوقات دوست داریم اطرافیانمان مثلا بچه یا همسر یا دوستان اخبار مختلفی را به ما اعلام کنند درحالی‌که هیچ فایده‌ای برای ما ندارد، و گاهی حالت تجسس پیدا می‌کند؛ مثلا در یک مجلس حرف‌هایی گفته شود که هیچ سودی برای طرف مقابل ندارد.

حسّ تجسس این است که من باید بدانم چه مطالبی در این جلسه گفته شده است، درحالی‌که نه تنها فایده‌ای ندارد که ضرر هم دارد اما اصرار می‌کنید که آن حرف‌ها را بدانید و حتی ناراحت می‌شوید از این است که از آن مطلع نشوید. از شاهکارهای انسان است که نه تنها نسبت به لغو موضع‌گیری اعراض‌گونه ندارد بلکه گرایش به لغو دارد و بلکه اگر لغو به او نرسد ناراحت می‌شود و از تعادل خارج می‌شود! خیلی از خبرهایی که به صحیفه جان می‌آید اصلا در حوزه مسئولیت ما نیست و به درد ما نمی‌خورد. در بسیاری از مسائل سیاسی ما کاره‌ای نیستیم که بخواهیم کاری را درست کنیم و دانستن آن برای ما بی‌فایده است. خواندن بسیاری از تحلیل‌ها برای ما بی‌ثمر است. این موارد لغو می‌شوند. افراد نه تنها اصرار دارند که از خیلی مسائل نگذرند بلکه دیگران را هم توصیه به دانستن موارد بسیاری می‌کنند، آن هم به خاطر بینش سیاسی و یا دلایل دیگر یعنی عناوین خاصّ خوب هم به آن موارد می‌دهند. از مصادیق لغو هر سخنی است که به درد ما نمی‌خورد و البته خیلی سخت است که دو دوست یا همسر باشند و اعتقاد به این موضوع داشته باشند.

بنده در جایی مسئول بودم و دوستی داشتیم که گاهی او مسئول من بود و گاهی من مسئول او بودم، زمان‌هایی خبرهایی را به من نمی‌داد که البته ربطی هم به من نداشت، یک بار به او گفتم چرا خبرها را به من نمی‌دهی؟ او خیلی مودبانه گفت که به تو ارتباطی ندارد، و من هم دیدم راست می‌گوید و حرف خیلی خوبی است و دانستن و ندانستن آن حرف‌ها برای من سودی ندارد اما اقتضای حسّ ریاست این بود که من این اطلاعات را داشته باشم، و یک بار هم به من گفت اگر این اطلاعات را داشتی، در فلان موقعیت‌ها خراب می‌کردی!

خیلی چیزها هست که انسان نباید بداند. اینها مربوط به مقام مسئولیت است، به خصوص کسانی که مشاور هستند و اطلاعات مختلف دارند. اسراری که نزد آدم‌ها وجود دارد که اصلاً لازم نیست به کسی گفته شود و همین موارد گفته می‌شود و اسرار فاش می‌شود.. خیلی‌ها هم کاراگاه هستند که یک حرف لغو را از یک جا می‌گیرند و یک حرف لغو دیگر را از جای دیگر می‌گیرند و وسط آن را خودشان پُر می‌کنند و بعد به یک استنتاج می‌رسند و بر اساس آن استنتاج، عمل می‌کنند! موارد عجیبی وجود دارد که باعث می‌شود جمعیت‌های مومن، نایمن بشوند. یعنی وقتی یک نفر وارد آن جمع می‌شود، احساس می‌کند که اگر من حرفی بزنم یا کاری بکنم، دیگر فقط خواجه حافظ شیرازی است که باید بداند و مطلع شود!

«لَا تَبْتَغِ الْجَاهِلِينَ» یعنی فضای جاهلانه لغو به من وارد نمی‌شود، چون لغو فضای جهل ایجاد می‌کند، این را بدانید که هر اطلاعات نابجا و بی‌جایی در انسان باعث اشغال شدن ذهن و جان او نسبت به یک سری اطلاعات به‌جا و صحیح است. یعنی مطالب و اطلاعات به صورت خنثی در انسان وجود ندارند؛ اگر نابه‌جا یا بی‌جا یا بی‌فایده باشند حتماً اثر منفی دارند و اولین اثر آن هم این است که جای یک حرف خوب و مفید را گرفته است. به همین دلیل اگر دقت کنید، می‌بینید بعضی از افراد در ذهن خود فقط لطیفه دارند، بعضی فقط اطلاعات مربوط به ماشین، بعضی فقط قوانین را به خاطر دارند، درون انسان مستعد ورود هر گزاره‌ای نیست اما هر گزاره‌ای که بیاید جای یک عدّه گزاره دیگر را اشغال کرده است و اینطور نیست که بگوییم فضای خیلی وسیعی دارد، وقتی لغو می‌آید اصلاً نمی‌گذارد حکمت در وجود انسان بنشیند و به اندازه حضور لغو در انسان، انسان خالی و تهی از حکمت می‌شود.

اعراض داشتن به لغویات به این معنا است که فرد نسبت به لغو موضع‌گیری دارد و این موضع‌گیری درونی است، یعنی می‌داند که چه مطالبی را نباید بشنود و بداند مثلاً نسبت به فلان همسایه نباید مطالبی را بشنود و بداند، این فرد به لغویات گوش نمی‌دهد و اگر لغویات را شنید، بلافاصله نسبت به آن موضع‌گیری می‌کند و بعد می‌گوید من که این مطالب را ندیدم و نمی‌دانم، تفحص نمی‌کنم و فردا که همسایه را دیدم مثل حالت قبل هستم و هیچ تأثیری در غیبتی که شنیدم ندارد، چون آن را انتخاب کرده‌ام و دور انداختم! اما اگر کسی به لغو گوش کند و بعد فکر کند، مطلبی که شنیده بیشتر از این حرف‌ها است و در ذهن خود فکر کند افراد به یک کار بد بسنده نمی‌کنند و در ذهن خود می‌گوید، حتماً فلان مسئله و فلان مسئله را هم این شخص دارد و لذا فردا هم که همسایه را می‌بیند خیلی سرد برخورد می‌کند چون نسبت به آن موضع‌گیری نکرده و آن را از درون خود حذف نکرده است. اینطور رفتار کردن

باعث می‌شود که بعد از مدتی فرد راجع به هیچ کس نتواند خوب فکر کند و تبدیل به سوءظن و حالت نایمن می‌شود.

راه حل این موضوع این است که تا جایی که می‌شود آدم‌ها موسیقی گوش ندهند، بدون دلیل مداحی گوش ندهند، هر جایی هر سخنرانی را گوش ندهند، اگر کسی بی‌جا و بی‌دلیل مداحی گوش کند بعداً هم نمی‌تواند ذاکر امام حسین (علیه السلام) شود. کارهایی در ما باب می‌شود که در قوطی هیچ عطاری نبوده است! بعد چگونه می‌خواهم به این فرد بگویم که در قلب خود حکمت بیاور؟ چگونه به او بگویم که چهارصد حکمت نهج البلاغه را در صحیفه وجود خود بیاور و هر وقت خواستی از آنها استفاده کن؟ معلوم است این فرد وقتی با پدر و مادر برخورد می‌کند، خشن برخورد می‌کند! نمی‌تواند هوشیار باشد! هر چیزی زمان و مکان خودش را دارد، ذکر مصیبت ابا عبدالله (علیه السلام) و روضه زمان دارد، هر چیزی فایده‌ای دارد، نمی‌شود انسان نسبت به هر چیزی که می‌شنود، هرطوری برخورد کند، قلب است!

«وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ» خیلی مهم است، یکی از ابزارها و ادوات رسوخ حکمت، اعراض از لغو است. هر کدام از ما که در ذهنمان حکمت‌های الهی، باید و نبایدهای الهی و روایات معصومین (علیهم السلام) کم است، معلوم است که جای حکمت‌ها، لغو است، لذا باید یک انقلاب و پاکسازی بکنیم! جلوی لغویات را بگیریم و به جای آن حکمت‌های نهج البلاغه، تحف العقول، کتاب‌های روایت و حدیث را بخوانیم؛ بعضی از کتاب‌ها را بلند بلند بخوانیم و بعضی را بگوئیم تا برایمان بخوانند، گوش ما با احادیث اهل بیت (علیهم السلام) غنی شود.

«لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» یعنی سازه وجودی و نظام فکری من با جاهل و جاهل نسبتی ندارد، اگر حرفی بر مدار جاهل و مسیر جاهلانه باشد آن را بر نمی‌تابم؛ جاهلانه بودن و با جاهلان بودن سبک زندگی من نیست. ما نمی‌خواهیم به کسی نسبت بدهیم که تو جاهل هستی و لذا جاهلانه بودن یعنی هر صحبت و حرفی یا عالمانه است و یا غیرعالمانه است و به عبارتی یا بر اساس یک مبنا است و یا بر اساس مبنایی نیست و اگر مبنا نداشته باشد من نمی‌توانم بپذیرم. «لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» یعنی دوست دارم، اما حرف شما را به شرطی می‌توانم بپذیرم که برای من مبنایی بیاورید؛ و هر حرفی تا بر اساس یک حکمت یا حجتی نباشد، نمی‌توانم آن را بپذیرم.

«تَبَّغَى» از ریشه «بَغَى» به معنای میل شدید است و «لَا تَبَّغَى» مثل اعراض شدید می‌شود، یعنی چهارچوب‌بندی برای عدم دستیابی و ایمنی شدید، یعنی من ذهنم را به شکلی بستم که فقط حرف بافایده در ذهنم می‌رود. «بَغَى» وقتی به باب «يَبَّغَى» می‌رود. اعراب می‌گویند سزاوار است یا سزاوار نیست، «لَا يَبَّغَى» یعنی من سزاوار جاهلی نیستم، اما واژه‌ای است که نمی‌توان آن را به فارسی ترجمه کرد و به عبارتی یعنی جنس من، جنس پذیرش جاهلی نیست!

معنای «لَا تَبَّغَى الْجَاهِلِينَ» حالت تندی ندارد، این آیه را برای دوستم و برای همسرم هم می‌توانم بخوانم و بگویم این حرف که شما میزنی را نمی‌خواهم بشنوم چون از نظر من این حرف مبنایی ندارد و برای من لغو است، اگر برای شما مبنا دارد حتما برای شما لغو نیست؛ چون من بنا دارم چیزی را بپذیرم که حتما یک منطق قوی برای آن باشد. این است که بنا داشته باشم حرفی را بپذیرم که منطق قوی هم داشته باشد یعنی «لَا تَبَّغَى الْجَاهِلِينَ» و لذا سبک بدون مبنا را نمی‌فهمم. (جاهلین یعنی بدون مبنا)

و حتما باید اظهار کنیم که نمی‌پذیریم ممکن است اظهار با زبان نباشد، اما حتما باید اظهار شود چون اگر اظهار نشود کم‌کم انسان تحت تأثیر قرار می‌گیرد، و باید بدانند که شما اهل حرف لغو نیستید.

«تَبَّغَى» واژه بسیار پیچیده‌ای است، بَغَى به معنای طلب شدید، بَغَى به معنای ظلم. ابتغاء؛ ابتغاء وجه الله به معنای «لَا تَبَّغَى» طلب وجه خدا، یعنی قابل پذیرش نیست.

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^{۱۱} در سن شانزده و هفده سالگی حدود دو سال بررسی می‌کردم که بیشترین چیزی که در هدایت یک انسان اثر دارد چیست؟ خصوصیت آن سن این است که مناسب این کارها است، همه کتاب‌های روایی که داشتم مثل نهج البلاغه و اصول کافی و تحف العقول را بررسی کردم تا ببینم بیشترین چیزی که در هدایت انسان اثر دارد چیست؟ موارد متعددی دیدم اما یک مورد آن برایم جالب بود و آن «گفت و شنود» بود، «دیدن و شنیدن» و دیدم اگر کسی فقط بر روی این موضوع کار کند که چه می‌گوید و چه می‌شنود در روایات می‌گویند هدایت او تضمین است. به جا صحبت کند و البته هر چیزی را هم نشنود و البته نوعا آدم‌ها در مراعات این دو با هم کوتاهی می‌کنند، یکی را ممکن است به خوبی رعایت کنند اما یکی دیگر بعد از مدتی به خوبی دیگری نیست! گفت و شنود مثل قیچی عمل می‌کنند، مثل بازو عمل می‌کنند یا

^{۱۱} سوره قصص آیه ۵۶

مثل دو پا، یا مثل دو تا دست هستند. و بعد برای من جالب شد که مصادیق این گفت و شنود چیست. چون در اطراف خودم خیلی‌ها را دیدم که این مطلب را می‌دانستند، لذا تحقیقات میدانی کردم، به معنای تجسس نبود اما برایم جالب بود توجیهاتی که آدم‌ها می‌کنند برای این است که گفت و شنودشان منظم نیست، و دیدم بیشترین گزاره‌های منطقی نادرست در این حوزه وجود دارد. انواع توجیهات برای حرف زدن و شنیدن در این بخش حاکم است؛ مثل این است که شیطان اگر صد نیرو داشته باشد، نود نیروی خود را در این بخش فعال کرده است. اگر قبول ندارید نشان به این نشان که همه رسانه‌ها گفت و شنود هستند، ورود در مجالس و این طرف و آن طرف رفتن، گفت و شنود هستند، تمام مسئولیت‌ها بر اساس گفت و شنود است.

اولین کاری که فرد باید انجام دهد این است که فهرستی از محل‌های خطا در گفت و شنودهای خود تهیه کند، جاهایی که در گفت و شنود دچار لغزش هستند را در بیاورد. باید فرد از خروجی‌ها شروع کند، مثلاً در فلان جا به من برخورد... حتماً از شکست‌های خود شروع کنند چون ممکن است از ابتدا نتوانند مکان‌ها را تشخیص بدهند. هر جا انسان احساس شکست می‌کند، همان جا حتماً گفت و شنود او شکست خورده است. کنترل گفت و شنود معادل با عزت و عزتمندی و کرامت است و هر جا انسان احساسی غیر این کرد باید بداند که یک جای کار او مشکل دارد... اشکالی ندارد، برمی‌گردد و آن را درست می‌کند اما انسان باید بداند که کار او در کجا مشکل دارد.

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» اگر کسی فکر کرد با مشهد و زیارت رفتن و توسل کردن می‌تواند خیلی از مشکلات خود را حل کند اشتباه کرده است. برای رفع مشکلات باید انسان مشکلات خود را حل کند. هدایت با توسل حاصل نمی‌شود مگر این است که فرد برود توسل کند که ای پیامبر (صل الله علیه و آله) شما به من نشان بده که کجا لغو انجام می‌دهم و کجا اعراض از لغو ندارم، و الا اگر کسی از لغو اعراض نکند، پیامبر (صل الله علیه و آله) هم طبق آیه ۵۶ نمی‌تواند انسان را هدایت کند، یعنی مسدود است و پیامبر (صل الله علیه و آله) نیز اذن ندارد. در محضر عالمی بودم که حرف عجیبی زدند، گفتند اگر سنگ برود نزد امام رضا (علیه السلام) ممکن است هدایت شود اما انسان مادامی که خودش نخواهد حتی امام رضا (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) هم نمی‌توانند او را هدایت کنند. چون خدا به آنها اذن نداده است یعنی قانون هدایت شناخت لغو و اعراض از لغو است، قانون هدایت صبر و برطرف کردن بدی‌ها با خوبی‌ها و انفاق است. ما باید برویم توسل پیدا کنیم که مواقف انفاق را بفهمیم،

اعراض را بفهمیم؛ یعنی توسّلات ما باید به این سمت برود که قوانین قرآن را بفهمیم که در غیر این صورت سردرگم می‌شویم.

ان شاء الله خداوند به همه توفیق بدهد، به همه ما را اهل ذکر کند به برکت صلوات بر محمّد و آل محمّد.

از خداوند بخواهیم در هفته‌های آتی مواضع لغوی که با آن مواجه هستیم را شناسایی کنیم؛ شنیدن لغو و بدتر از آن از لغو گفتن. انسانی که لغو می‌گوید هم می‌شنود و هم می‌شنوایاند، دو کار می‌کند، هم به سمع دیگری و هم به سمع خود می‌رسد، چون اوّلین سامع لغو، خودِ متکلم لغو هست. اوّلین کاری که باید انسان انجام دهد، اعراض از لغو در گفته خود است، چون متکلم لغو اوّلین سامع لغو توسّط خود است. بنابراین اوّلین مرحله این باشد که فرد جلوی لغو را بگیرد. لغو یعنی حرف بی‌فایده و بی‌مبنا و جاهل مآبانه که نمی‌تواند از آن حکمت دریاورد، یعنی فرد اطلاعات دارد اما نمی‌تواند استناد بدهد. اطلاعات بدون استناد را «جاهلیت» می‌گویند، اگر اطلاع، استناد نداشته باشد، جاهلانه است.

هر انسانی خود می‌فهمد که یک سری از حرف‌هایی که می‌گوید مبنا ندارد، پس این کار را نکنند! به این «لغو» می‌گویند.

کانال‌های غیر علمی هم که مبنا ندارد، مصداق لغو است، باید مبنا داشته باشد، چه برسد به این است که خودم مروج لغو باشم! هر کاری می‌خواهید انجام بدهید، باید مبنا داشته باشد. باید بدانید چنانچه حرف بدون مبنا بزنید، سوخته-اید.

صلواتی ختم بفرمایید.

«اللهم صلی علی علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجهم»

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات